



**Global Storybooks**

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

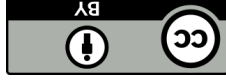
تلم، فرۆشدهی کتله

✍ Humpheys Odunga

✉ Zablon Alex Nguvu

✉ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)



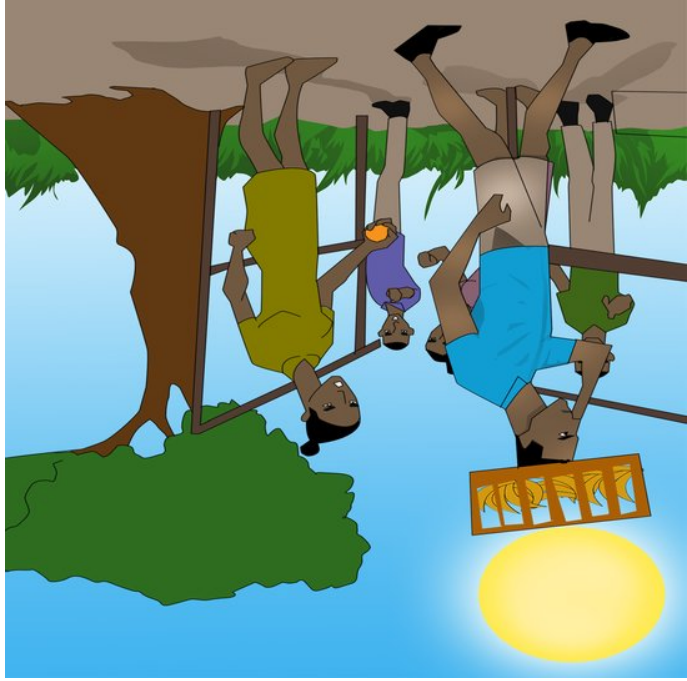
This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 4.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



تلم، فرۆشدهی کتله



✍ Humpheys Odunga

✉ Zablon Alex Nguvu

✉ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

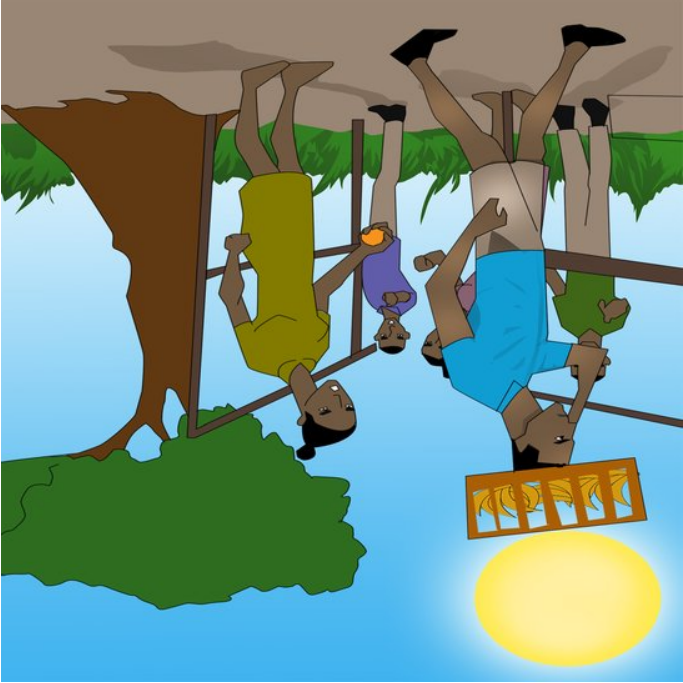
2

دري سرد



تام پک صندوق کیلہ ہلائی رسیدہ با خود  
حمل می گرد.

تایم به فرسنگه رفت که کتله را بفرستد.



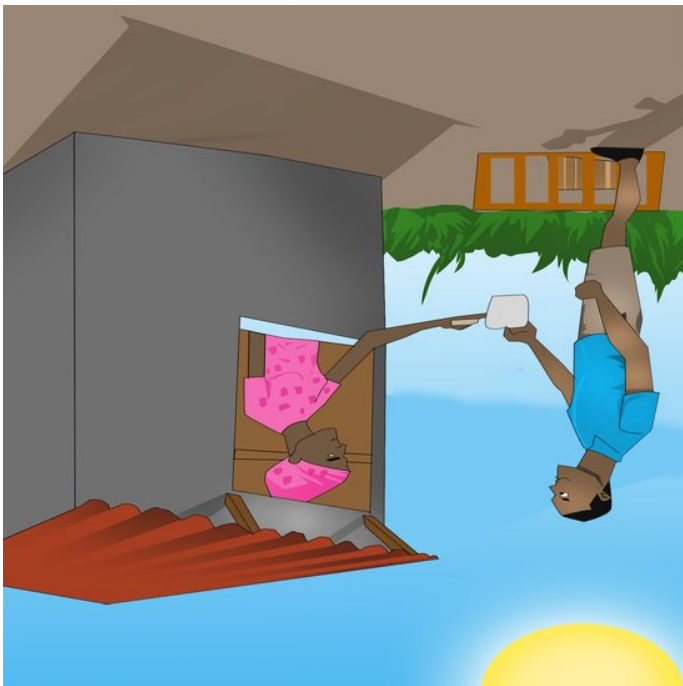


مَرْدُمُ دَرِ فُرُوشْگَاهِ دَرِ حَلَالِ خَرِيدَنِ مِيوَه  
بُودَنَد.



تَامِ صَنْدُوقِ رَا رُويِ سَرَشِ قَرَارِ دَادِ وَبِه  
خَانِه رَفْت.

او سببش تمام تلاشون، نوره و نان خريد. او  
 آنهارا در صندوقش گذاشت.

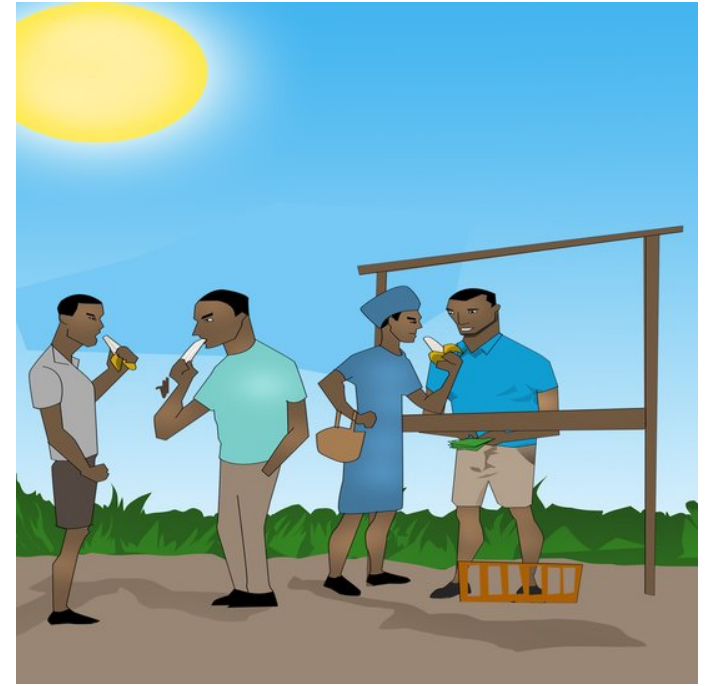


ولي هتجگس از كيله ي تام نيم خريد.  
 آنهارا تر جيت مې داداند كه از ناره متوه  
 بخرند.





مردم می گفتند در جامعه‌ی ما، فقط زن‌ها میوه می فروشند. مردم می پرسیدند، “او چگونه مردی است؟”



خیلی زود، صندوق خالی شد. تمام پول‌هایی که به دست آورده بود را شمرد.

مردم بیشتری به سمت غروفه آمدند. آنها  
مردم را خریدند و آنها را خوردند.



ولی تام تسلیم نشد. او صدا زد، «کتهله کی  
مرا بخیرید؟ کتهله کی رستیدی شترین من را  
بخیرید؟»







زنی یک دسته از کیله‌ها را از صندوق  
برداشت. او با دقت به کیله‌ها نگاه کرد.



آن زن کیله‌ها را خرید.